




The University of Tehran Press

The Organic Constitution in Hegel's Thought

Alireza Dabirnia¹  | Saeed Barkhordari² 

1. Associate Prof., Department of Public Law, Faculty of Law, University of Qom, Qom, Iran.
Email: dr.dabirnia.alireza@gmail.com
2. Corresponding Author; Ph.D. Student in Public Law, Faculty of Law, University of Qom, Qom, Iran. Email: saeedbr93@gmail.com

Article Info	Abstract
Article Type: Research Article	<p>Georg Wilhelm Friedrich Hegel, the German philosopher, engaged in critical rethinking of constitutionalism and the constitution shortly after the victory of the French Revolution and the adoption of a modern written constitution, as well as the realization of the fundamental ideas of the Enlightenment. Observing the undesirable outcomes of this revolution and the events that followed, Hegel argued that a society cannot be transformed and guided toward the intended goals of a constitution solely through a rational and theoretically ideal constitution viewed from a purely legal perspective. To correct this positivist and formalist view of the constitution, he emphasizes a broader concept of the constitution (referred to in this writing as the organic constitution) under the notion of ethical life within his philosophical system. This text seeks to understand what this constitution entails and its implications for certain concepts and the methodology of constitutional law studies. The organic constitution encompasses all institutions, processes, and political, social, cultural, and economic values of society. The written constitution must align with this ethical system and the organic constitution and should be amended in accordance with the changes and evolution of the spirit of the nation, which is the ethical system itself. Consequently, studies in constitutional law should encompass a broader scope beyond merely the legal study of the text of the constitution.</p>
Pages: 223-248	
Received: 2020/03/04	
Received in Revised form: 2021/08/03	
Accepted: 2021/11/08	
Published online: 2025/03/21	
Keywords: <i>bildung (education and culture), national spirit, ethical life, organic constitution.</i>	
How To Cite	Dabirnia, Alireza; Barkhordari, Saeed (2025). The Organic Constitution in Hegel's Thought. <i>Public Law Studies Quarterly</i> , 55 (1), 223-248 DOI: https://doi.com/10.22059/JPLSQ.2023.351921.3228
DOI	10.22059/JPLSQ.2023.351921.3228
Publisher	The University of Tehran Press. 



انتشارات دانشگاه تهران

فصلنامه مطالعات حقوق عمومی

Homepage: <http://jplsqt.ac.ir>

شاپا الکترونیکی: ۸۱۳۹-۲۴۲۳

دوره: ۵۵، شماره: ۱

بهار ۱۴۰۴

قانون اساسی ارگانیک در اندیشه هگل

علیرضا دبیرنیا^۱ | سعید برخوردار^۲

۱. دانشیار، گروه حقوق عمومی، دانشکده حقوق، دانشگاه قم، قم، ایران. رایانامه: dr.dabirnia.alireza@gmail.com

۲. نویسنده مسئول؛ دانشجوی دکترای حقوق عمومی، دانشکده حقوق، دانشگاه قم، قم، ایران. رایانامه: saeedbr93@gmail.com

اطلاعات مقاله	چکیده
<p>نوع مقاله: پژوهشی</p> <p>صفحات: ۲۴۸-۲۲۳</p> <p>تاریخ دریافت: ۱۴۰۱/۰۹/۱۰</p> <p>تاریخ بازنگری: ۱۴۰۱/۱۱/۲۱</p> <p>تاریخ پذیرش: ۱۴۰۲/۰۳/۰۱</p> <p>تاریخ انتشار برخط: ۱۴۰۴/۰۱/۰۱</p> <p>کلیدواژه‌ها: بیلدونگ (آموزش و فرهنگ)، حیات اخلاقیاتی، روح ملی، قانون اساسی ارگانیک.</p>	<p>گئورگ ویلهلم فریدریش هگل، فیلسوف آلمانی، اندکی پس از پیروزی انقلاب فرانسه و تصویب یک قانون اساسی مدرن و مکتوب و تحقق اندیشه‌ی اساسی دوره‌ی روشنگری، با دیدن نتایج نامطلوب این انقلاب و وقایع پس از آن، به بازاندیشی انتقادی در اندیشه‌ی مشروطیت و قانون اساسی پرداخت. در نظر هگل تنها از طریق یک قانون اساسی به لحاظ عقلی و نظری مطلوب و ایده‌آل و با نگاه صرف حقوقی نمی‌توان یک جامعه را تغییر داد و به اهداف مورد نظر آن قانون رهنمون شد. او برای تصحیح این نگاه پوزیتیویستی و شکل‌گرایانه از قانون اساسی، در ذیل مفهوم حیات اخلاقیاتی در نظام فلسفی خود، به قانون اساسی در مفهومی گسترده‌تر (که در این نوشتار قانون اساسی ارگانیک نامیده می‌شود) تأکید می‌کند که نوشتار پیش رو به دنبال فهم چستی این قانون اساسی و نتایج آن در برخی مفاهیم و نحوه‌ی مطالعات حقوق اساسی است. قانون اساسی ارگانیک کلیه‌ی نهادهای فرآیندها و ارزش‌های سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی جامعه را در برمی‌گیرد. قانون اساسی مکتوب باید با این نظام اخلاقیاتی و قانون اساسی ارگانیک، هماهنگ باشد و متناسب با تغییر و تکامل روح ملت که همان نظام اخلاقیاتی است، اصلاح شود. در نتیجه مطالعات حقوق اساسی نیز باید گستره‌ی فراتری از صرف مطالعه‌ی حقوقی متن قانون اساسی را دربرگیرد.</p>
استناد	دبیرنیا، علیرضا؛ برخوردار، سعید (۱۴۰۴). قانون اساسی ارگانیک در اندیشه هگل. <i>مطالعات حقوق عمومی</i> ، ۵۵ (۱)، ۲۴۸-۲۲۳. DOI: https://doi.com/10.22059/JPLSQ.2023.351921.3228
DOI	10.22059/JPLSQ.2023.351921.3228
ناشر	مؤسسه انتشارات دانشگاه تهران.



۱. مقدمه

مطالعات حقوق اساسی در ایران محدود به روش‌های متأثر از نگاه پوزیتیویستی به حقوق و استدلال اساسی خلاصه شده در برداشت شکل‌گرایانه از متن قانون اساسی است. بر اساس برداشتی از پوزیتیویسم حقوقی، تجزیه و تحلیل یا مطالعه مفاهیم حقوقی به صوت مستقل دارای ارزش است و این عمل باید «از تحقیقات تاریخی در مورد علل یا منشأ قوانین، از تحقیقات جامعه‌شناختی در رابطه با قانون و سایر پدیده‌های اجتماعی و از نقد یا ارزیابی قانون از نظر اخلاقی، اهداف اجتماعی، کارکردها یا موارد دیگر متمایز باشد» (Hart, 1958: 601). بر اساس شکل‌گرایی حقوقی نیز متن قانون اثری «کامل، فراگیر، قاعده‌مند و همواره قابل فهم» (گلشنی، حسینی مدرس، ۱۳۹۴: ۵۷) است، که برای یافتن راه‌حل و قضاوت بر اساس آن، تنها باید به همین متن رجوع و استناد کرد، و مسائل و تحولات اجتماعی، دغدغه عدالت و مسائل سیاسی هیچ جایگاهی در فهم و برداشت و تفسیر ما از قانون ندارد. در شکل‌گرایی که گاه از آن به عنوان نظریه حقوق مکانیکی یاد می‌شود، حقوقدان به دنبال شکل دادن به یک قیاس استنتاجی است (راسخ، پورسیدآقایی، ۱۳۹۵: ۴۰). متن قانون به عنوان حکمی کلی همچون کبرای استدلال در اختیار ماست و تنها باید در عالم خارج و در هر پرونده به دنبال مصداق جزئی این کبرای استدلال باشیم و با یافتن چنین مصداقی، به مقتضای عقل و منطق و بدون هیچ ملاحظه‌ای حکم کلی بر این مصداق جزئی اعمال می‌شود.

نتیجه این پوزیتیویسم و شکل‌گرایی را می‌توان در نگاه و برداشت نیروهای سیاسی از قانون اساسی مشاهده کرد. در پاسخ به بحران‌های مختلف در ایران امروز و به عنوان راه‌حل، برخی تفسیر قانون اساسی بر اساس نظریه‌های سیاسی مانند نظام امت و امامت را چاره کار دانسته‌اند. گروهی دیگر بر لزوم اصلاح ساختاری نظام سیاسی و بازنگری در قانون اساسی تأکید می‌کنند. بخشی از نیروهای سیاسی نیز چاره را تنها در یک انقلاب سیاسی و جایگزین کردن قانون اساسی فعلی با قانونی به کلی متفاوت می‌بینند. گویی در نظر این گروه‌ها، کشور مانند شرکت تجاری و در مالکیت شخصی است و مردم مانند کارمندان مطیع و قانون اساسی مانند آیین‌نامه یا اساسنامه داخلی شرکت؛ که با اجرای آن بالا به پایین یا تغییر آن بتوان در عملکرد کارمندان و وضع کلی شرکت تغییرات بنیادین ایجاد کرد.

این سیطره پوزیتیویسم و شکل‌گرایی در شرایطی است که پیشتر در میان اندیشمندان حقوق اساسی ایران، تلاش‌هایی برای تعمیق و توسعه مطالعات حقوق اساسی با استفاده از پرداختن به زمینه‌ها و مطالعات اجتماعی و سیاسی و فرهنگی انجام گرفته است. مرحوم ابوالفضل قاضی، استاد حقوق عمومی دانشگاه تهران، متأثر از تحولات اندیشه حقوق اساسی در فرانسه، نام مهمترین کتاب خود را حقوق اساسی و نهادهای سیاسی گذاشت. افزودن مفهوم «نهادهای سیاسی» با هدف فراتر رفتن از حقوق

اساسی در معنای کلاسیک بود که «تنها به بررسی متون یا عرف‌های لازم‌الاجرا و پدیده‌های سیاسی از نظرگاه حقوقی صرف» (قاضی، ۱۳۹۶: ۴۰) می‌پردازد. این تلاش برای توسعه مطالعات حقوق اساسی از این حقیقت ناشی می‌شود که اموری در حیات سیاسی و اجتماعی به صورت عینی و محسوس وجود دارد که در متون قانون مورد اشاره قرار نگرفته است و برای فهم و مطالعه آن باید از دیگر علوم انسانی به‌ویژه سیاست و جامعه‌شناسی بهره برد (قاضی، ۱۳۹۶: ۴۰). از نظر قاضی «قانون اساسی تنها منعکس‌کننده بخشی از واقعیات رژیم سیاسی یک کشور است» (قاضی، ۱۳۹۶: ۶۰)، و همواره میان قانون و آنچه در واقع اتفاق می‌افتد، تفاوت‌هایی وجود دارد. برای آنکه قانون اساسی همگام با تحولات توسعه یابد و «به درستی کاشف و ضابط واقعیت‌های تمام زندگی سیاسی باشد» (قاضی، ۱۳۹۶: ۶۰)، باید از صرف مطالعه متن قانون اساسی و تحلیل ناب حقوقی فراتر رفت و «هرگز نمی‌توان بدون عنایت به فلسفه حقوق، تاریخ، مردم‌شناسی اجتماعی، علم آمار و جمعیت‌شناسی... علم سیاست، نهادهای سیاسی، واقعیات محسوس و ملموس موجود، خلق و خو و آداب و عادات مردم هر جماعت، حقوق اساسی آن جامعه را به درستی تحلیل نمود» (قاضی، ۱۳۹۶: ۹۲). بدین ترتیب است که مرحوم قاضی گفتاری از کتاب خود را به بحث «حقوق اساسی و سایر رشته‌ها» اختصاص می‌دهد.^۱

پژوهش حاضر تلاشی کوچک است برای قدم گذاشتن در راه بهره‌گیری از روش‌ها و مطالعات غیرحقوقی در مسیر پژوهش و توسعه و استدلال حقوق اساسی، از طریق تشریح یکی از نخستین رویکردهای انتقادی به برداشت شکل‌گرایانه و دستوری به قانون و حقوق اساسی که در پاسخ به اولین نمونه‌های قانون اساسی مدرن شکل گرفته است. دیدگاه هگل در مورد قانون اساسی که از این پس تحت عنوان قانون اساسی ارگانیک مورد بررسی قرار می‌گیرد، در واکنش و نقد اندیشه اساسی^۲ دوره روشنگری و به ثمر رسیدن عملی آن در انقلاب فرانسه شکل گرفته است. انقلابی که اگرچه با شعار آزادی و برابری و حقوق بشر به پیروزی رسید و حمایت بسیاری از اندیشمندان از جمله کانت و هگل را بدست آورد، اما در آخر به وضع استبدادی و سرکوب‌هایی خشونت‌بار در دوره حکومت وحشت، جنگ‌های

۱. بررسی مبسوط و انتقادی دیدگاه ابوالفضل قاضی در این زمینه:

سلطانی، سیدناصر (۱۴۰۰). حقوق اساسی نانوشته؛ درسی فراموش شده. *فصلنامه دانش حقوق عمومی*، ۱۰ (۴)، ناصر سلطانی در سال‌های اخیر توسعه مطالعات حقوق عمومی را در قالب پرداختن به مفهوم اصول یا حقوق نانوشته قانون اساسی دنبال کرده است و از میان مطالعات میان‌رشته‌ای با حقوق، به تحلیل تاریخی برخی مفاهیم حقوق اساسی ایران پرداخته است: سلطانی، سیدناصر (۱۳۹۹). *حقوق اساسی نانوشته، گفتارهایی درباره عرف‌های اساسی در نظام حقوقی اساسی*. تهران: شرکت سهامی انتشار.

سلطانی، سیدناصر (۱۳۹۹). پیدایش مفهوم امر عمومی در مشروطیت. *مطالعات حقوقی*، ۱۲ (۱).

انقلاب فرانسه و در نهایت برآمدن امپراطوری ناپلئون منتهی و باعث شد بسیاری از اندیشمندان آلمانی به ویژه هگل با نگاهی انتقادی به پدیده انقلاب فرانسه و ریشه‌های نظری آن بپردازند. اندیشه سیاسی و نظریه دولت هگل در بسیاری از کتاب‌ها و مقالات مورد بررسی قرار گرفته است؛ اما در مورد اندیشه اساسی او و نگاه هگل به قانون اساسی، پژوهشی در مکتوبات به زبان فارسی مشاهده نشد. در این مقاله تلاش خواهد شد با روش توصیفی و تحلیلی به سوال پاسخ داده شود که مفهوم قانون اساسی ارگانیک و مبانی این برداشت در اندیشه هگل چیست و این برداشت چه نتایجی در برخی مفاهیم و نحوه مطالعات حقوق اساسی دارد.

توضیح زمینه‌های فکری، سیاسی و فلسفی اندیشه هگل برای تشریح دیدگاه او در مورد قانون اساسی ضروری است. از همین رو، در بخش اول این نوشتار، ابتدا به اختصار زمینه‌های شکل‌گیری اندیشه اساسی هگل تشریح خواهد شد و در بخش دوم به اندیشه قانون اساسی ارگانیک در اندیشه هگل پرداخته خواهد شد.

۲. زمینه‌های اندیشه اساسی هگل

برای توضیح اندیشه اساسی هگل، بررسی زمینه‌های فکری، سیاسی و فلسفی دیدگاه‌های او درباره قانون اساسی ضروری است، که در ادامه و به اختصار ذیل سه عنوان مورد بررسی قرار خواهد گرفت.

۱.۲. زمینه فکری

زمینه فکری اندیشه هگل در مورد قانون اساسی، تحولات دوره روشنگری و زمانه اجتماعی و سیاسی او متأثر از انقلاب فرانسه و حوادث پس از آن است. در واکنش به عقل‌ستیزی دوران قرون وسطی و سیطره کلیسا و تعالیم کتاب مقدس بر کلیه عرصه‌های دانش، دوره‌ای آغاز می‌شود که انسان فهم خود را برای شناخت جهان به وسیله عقل خویش بدون کمک گرفتن از هر امر فوق طبیعی‌ای به کار می‌گیرد (کانت، ۱۳۷۰: ۴۹). تحولات روشنگری در میانه قرن هفدهم و ابتدا در علوم طبیعی روی می‌دهد. این تحول عبارت بود از «تفسیر ریاضی امور محسوس طبیعی به نحوی که قوانین حاکم بر طبیعت در قالب فرمول ریاضی صورت‌بندی شود» (خاتمی، ۱۳۹۹، ۱۰۱). این حرکت علمی با تلاش دانشمندانی همچون گالیله، کپلر و نیوتن به دستاوردها و موقعیت‌های بزرگی در ریاضیات، فیزیک و نجوم منجر شد.

با نمایان شدن دقت و نتایج روش علمی جدید در علوم طبیعی، متفکران و فلاسفه دوره روشنگری تلاش کردند که این روش ریاضی و مکانیکی را در فلسفه، سیاست و اجتماع نیز بکار گیرند. «این پیش‌فرض همه متفکران روشنگری بود که وجود بشر جزئی از طبیعت و تابع قوانین جهانی آن است؛

بنابراین وجود انسان نیز باید با قوانین طبیعت تبیین شود... . همچنانکه مکانیک اجسام آسمانی وجود دارد، مکانیک تمایلات، انگیزه‌ها، هیجانات و عواطف بشری نیز وجود دارد» (کاسیرر، ۱۳۹۵: ۲۴). بر اساس چنین مبانی‌ای، این عقیده شکل گرفت که همانطور که برای مثال می‌توان نحوه حرکت گلوله توپ را تحلیل کرد و با استفاده از تجزیه مواد انفجاری، جنگ‌افزاهای پیشرفته ساخت، به همین شکل نیز می‌توان فرد، جامعه، و سیاست و اجتماع را تحلیل کرد و با فنون و تکنیک‌هایی بدی‌ها و ایرادات عرصه سیاست و اجتماع را برطرف کرده، جامعه و دنیایی بهتر را «ساخت».

۲.۲. زمینه سیاسی

اندیشمندان دوره روشنگری در عرصه حقوق و سیاست نیز به احیای مفهوم حقوق طبیعی پرداختند. تقریر مدرن حقوق طبیعی اعتقاد به وجود قدرت انتخاب فردی است که در مالکیت ذی‌حق قرار دارد و باید از آن محافظت شود (سیدفاطمی، نیکویی، ۱۳۹۶: ۷۵۰). حقوقی مانند حق حیات، حق مالکیت و حق بر آزادی که پیش از تشکیل دولت و بدون اینکه نیازمند اعطای این نهاد باشد، به آدمیان تعلق دارد. حتی دولت نیز زاده قرارداد اجتماعی انسانی‌هایی محق است، که برای حفظ حقوق خود اقدام به تأسیس نهادی به نام دولت می‌کنند که حدود قدرت و صلاحیت آن محدود به مفاد همین قرارداد است. این اندیشه‌ها در فرانسه با تحولات سیاسی و انقلابی همراه شد و نیروی عظیمی را در راستای وقوع تحولات بنیادین ایجاد کرد. آنگونه که در فضای سیاسی منتهی به انقلاب فرانسه، «از همه‌سو اظهار می‌شد که نخستین گام به سوی آزادی، یک قانون اساسی عقلانی برای انتظام بخشیدن به دولت است؛ و چنین قانون اساسی‌ای تنها می‌تواند مبتنی بر اعلامیه حقوق اساسی و تفویض‌ناپذیر بشر باشد: حق امنیت شخصی، حق آزادی بهره‌مندی از اموال خصوصی، حق برابری در مقابل قانون و حق مشارکت هر شهروند در امور حکومت» (کاسیرر، ۱۳۹۵: ۳۴۷).

انقلاب فرانسه بر اساس چنین اندیشه‌ها و تا حدی ساده‌اندیشی‌هایی به پیروزی رسید؛ اما عرصه واقعیت به کلی متفاوت با آرمان‌ها و آرزوهای انتزاعی انقلابیون بود. انقلابیون فرانسوی با تکیه بر آرمان‌های عصر روشنگری و رسیدن به حق‌های بنیادین و تعرض‌ناپذیر طبیعی و رسیدن به آزادی و

۱. «گروتیوس مسئله قانون را با ریاضیات همبسته می‌داند. همچنانکه افلاطون قانون را ناشی از همبستگی اخلاق و منطق می‌دانست. ترکیب قانون و ریاضیات جهت‌گیری عمومی اندیشه سده ۱۷ است. ریاضیات به یک میانجی برای احیای ایده یا مثل افلاطونی می‌شود. بدین ترتیب قانون مفهومی در جهان ایده‌آل بدست می‌آورد و در مقابل مفهوم خود را در «واقعیت» و کاربرد تجربی از دست می‌دهد. قانون از قطب امر واقعی، امر تجربی و فعال به قطب امور ممکن نقل مکان می‌کند». (کاسیرر، ۱۳۹۵: ۳۶۸)

برابری، به نفی و تخریب تمام نهادهای رژیم قدیم فرانسه پرداختند، تا با تصویب یک قانون اساسی جدید، آن‌ها را با نهادهای عقلانی جایگزین کنند؛ اما وقتی با واقعیت امور سیاسی و اجتماعی و پیچیدگی‌های اداره امر عمومی و نهادسازی و نیز کنترل قدرت مواجه شدند، در برابر این دشواری‌ها، خود به خشونت و وحشت‌آفرینی و نقض حق‌ها و آزادی‌ها و اعدام‌های بی‌شمار در دوران حکومت وحشت یا ترور متوسل شدند.^۱ اینگونه بود که گذار انقلاب فرانسه به حکومت وحشت در نظر بسیاری از افراد، پوچی و ساده‌اندیشی عقل روشنگری را اثبات می‌کند و به اصلی‌ترین عوامل پایان گرفتن عصر روشنگری تبدیل می‌شود (پریستو، ۱۳۹۸: ۴۷). هگل در چنین زمینه فکری و زمانه سیاسی‌ای به نقد و بازاندیشی در فلسفه روشنگری و انقلاب فرانسه می‌پردازد.

۳.۲. زمینه فلسفی

مقدمه‌ای دیگر برای پرداختن به اندیشه اساسی هگل، اشاره کوتاه به جایگاه اندیشه سیاسی و اساسی در اندیشه فلسفی اوست. هگل اندیشه سیاسی و به دنبال آن اندیشه اساسی خود را در بستر مرحله‌ای از مراحل تحول و تکامل آگاهی انسان، یعنی زندگی اخلاقیاتی^۲ مطرح می‌کند. او سیر تحول آگاهی انسان را در کتاب پدیدارشناسی روح (هگل، ۱۴۰۰) توضیح داده، که شرحی فلسفی و تاریخی در زمینه چگونگی تحول و تکامل آگاهی انسان در طول تاریخ است و ارجاعات متعددی به دوره‌ها و وقایع تاریخ جهان دارد. هگل پس از توضیح مراحل «آگاهی حسی» و «خودآگاهی»، به مرحله «عقل» در آگاهی انسان می‌پردازد، که به دوره روشنگری و عقل‌باوری به عنوان مهمترین مشخصه این دوره اشاره دارد (هگل، ۱۴۰۰: ۱۸۷). هگل با نقد فلسفه اخلاق کانت در این مرحله، اخلاق تنها عقلی و انتزاعی او را به دلایل متعدد ناکارآمد می‌داند (استرن، ۱۳۹۶: ۳۳۷). دلایلی مانند فردی بودن اخلاق کانت به دلیل تأکید او بر خودآیینی اراده در وضع و پیروی از قانون اخلاق (کورنر، ۱۳۸۹: ۲۹۸)، انتزاعی بودن و بی‌توجهی به نتایج عمل در عالم خارج از ذهن (احمدی‌زاده، ۱۳۹۵: ۱۶۴)، سرکوب عواطف و احساسات برای پیروی صرف از عقل (سینگر، ۱۳۹۱: ۷۴)، و کلی و مختصر بودن این اخلاق و ناتوانی از ارائه وظیفه اخلاقی انسان در زندگی پیچیده و پرمسئله (وود، ۱۳۸۵: ۷۰-۶۹). هگل نسبتی میان این اخلاق فردگرایانه و انتزاعی با انقلاب فرانسه و شکست آن برقرار می‌کند (باقرزاده مشکیباف، ۱۴۰۰). راه‌حل هگل برای جایگزین کردن اخلاق فردگرایانه و کانتی، زندگی اخلاقیاتی است که اخلاق را بر مبنای زندگی فرد در

۱. علاوه بر دوره حکومت وحشت، تصویب قانون سازماندهی روحانیت به عنوان نشانه دخالت نهاد دولت در نهاد دین و تعیین شرط مالیاتی و مالکیت برای حق انتخاب‌شوندگی که باعث محروم شدن بخشی از مردم از ورود به پارلمان می‌شد، به عنوان عقب‌گردهایی به رژیم پیش از انقلاب، ذکر شده است. نگاه کنید به: (باربیه، ۱۳۹۶: ۱۷۳-۱۷۸)

2. Sittlichkeit

یک اجتماع تعریف می‌کند. هگل برای چنین اخلاقی، از یونان باستان الهام می‌گیرد. این تحول گذر از مرحله عقل به مرحله روح در مراحل تحولات آگاهی است. در یونان باستان (به طور خاص و نمونه ایده‌آل آن، شهر آتن) جامعه و واحد سیاسی در قالب دولت‌شهرهایی کوچک شکل گرفته بود که حیات و کمال فرد جز در سایه زندگی در این جامعه و دولت قابل تصور نبوده است. شهر و قوانین آن تمامی امور جمعی اعم از سیاسی، اجتماعی و حتی دینی را در بر می‌گرفت و تمایز مدرن فعلی میان امر سیاسی و امر اجتماعی و امر دینی برقرار نبوده است (کلوسکو، ۱۳۹۸: ۲۹). یونانیان معتقد به وجود ارزش‌های اخلاقی‌ای بودند که این ارزش‌ها در قوانین شهر بازتاب یافته است و فرد با حیات در جامعه و تحت قوانین دولت، رشد می‌کند و به کمال می‌رسد.

برای هگل چنین جامعه و حیات اخلاقیاتی از جهات مختلف و به عنوان جایگزین و نسخه مطلوب‌تر جامعه و دولت مدرن عصر روشنگری و انقلاب فرانسه جذابیت داشت. در چنین جامعه‌ای، فردگرایی و اخلاق فردی جایگاهی ندارد و اخلاق بر اساس ارزش‌های جامعه و حیات جمعی شکل گرفته است. از تضاد میان دولت و جامعه اثری نیست و در مجموع یک کل واحد تشکیل می‌شود. افراد و جامعه سیری روبه‌کمال و پیشرفت دارند.

روح، زندگی اخلاقیاتی یک ملت است (هگل، ۱۴۰۰: ۳۱۳). «زندگی اخلاقیاتی» معادلی است که برای مفهوم Sittlichkeit در اندیشه هگل در نظر گرفته شده است.^۱ معادل انگلیسی این کلمه Ethics

۱. این معادل، انتخاب محمدمهدی اردبیلی و سیدمحمدجواد سیدی است، در ترجمه کتاب هگل و پدیدارشناسی روح، تألیف رابرت استرن. از معادل‌های دیگر برای این مفهوم می‌توان به موارد زیر اشاره کرد؛ با این توضیح که برخی از آن‌ها از ترجمه انگلیسی و معادلی برای Ethical life یا Ethicality و... است:

زندگانی اخلاقی، انتخاب سید مسعود حسینی در کتاب هگل، تألیف فردریک بیزر، نشر ققنوس، ۱۴۰۰، ص ۳۷۴.
زندگی اخلاقی یا اخلاق اجتماعی یا عرفی، انتخاب حسن مرتضوی در کتاب فرهنگ فلسفی هگل، تألیف مایکل اینوود، نشر نیکا، ۱۳۸۸، ص ۱۹۲.

حیات اخلاقی، انتخاب مهدی سلطانی گازار، در مقاله اخلاق از منظر هگل، نوشته آلن وود، فصلنامه علامه، شماره ۱۲، ۱۳۸۵، ص ۵۶.

اخلاق مرسوم، انتخاب یدالله موقن، در کتاب اسطوره دولت، تألیف ارنست کاسیرر، نشر هرمس، تهران ۱۳۹۹، ص ۳۸.
نوامیس واقعی اجتماعی، انتخاب باقر پرهام، در کتاب مقدمه بر فلسفه تاریخ هگل، تألیف ژان هیپولیت، نشر آگاه، تهران، ۱۳۸۶، ص ۲۷.

اخلاق عرفی، انتخاب مهدی محمدی اصل، در کتاب نظام اخلاق عرفی، گئورگ ویلهلم فریدریش هگل، نشر نی، تهران، ۱۴۰۰، ص ۱۹.

زندگی اخلاقی‌عرفی، انتخاب سیدمسعود حسینی و محمدمهدی اردبیلی، در کتاب پدیدارشناسی روح، گئورگ ویلهلم فریدریش هگل، نشر نی، ۱۳۹۹، ص ۳۱۳.

است و هگل این مفهوم را در برابر مفهوم Moralitat (معادل Morality در انگلیسی) به معنای اخلاق به کار می‌برد.

طبق برداشت هگل جامعه و حیات اخلاقیاتی یونانیان، دارای دو بخش خانواده و پولیس بود. در خانواده قانون الهی و در پولیس که قلمرو دولت است، قانون انسانی حاکم بوده است (استرن، ۱۳۹۶: ۲۵۰). هگل در توضیح حیات اخلاقیاتی مطلوب خود، جامعه مدنی را نیز اضافه می‌کند که عرصه‌ای برای تحقق فردیت انسان است. زیرا هگل به نیکی می‌داند که در روزگار مدرن، فردیت و سوژگی انسان شکل گرفته است و اگرچه منتقد وجه افراطی و خودسرانگی این فردیت و سوژگی است، اما به هیچ‌روی منکر و مخالف آن نیست. به همین دلیل احیای اخلاقیات یونانی به همان شکل نخستین را که جایگاهی برای فردیت و سوژه مختار در نظر ندارد، ناممکن می‌داند. حتی در برخی موارد هگل اصطلاح حیات اخلاقیاتی به آن صورت که در یونان بوده است را در معنایی تحقیرآمیز استفاده می‌کند. زیرا به دلیل فقدان اختیار سوژگنی و پذیرش فکر نشده ارزش‌های جامعه توسط فرد، چنین وضعیتی بر خلاف ایده‌آل هگل مبنی بر رسیدن به کمال عقل و آزادی است (وود، ۱۳۸۵: ۷۲).

بدین ترتیب حیات اخلاقیاتی هگل، وظایف اخلاقی و شکل مطلوب حیات را در سه بخش خانواده، جامعه مدنی و دولت توضیح می‌دهد؛ که این سه در کنار یکدیگر یک موجودیت ارگانیک، به هم پیوسته و دارای هماهنگی و تأثیر متقابل را ایجاد می‌کنند.^۱ در این حیات اخلاقیاتی، هر یک از این سه نهاد دارای کارکردی متمایز در پرورش و کمال انسان است. خانواده عرصه‌ای برای تجربه عشق در چارچوب زندگی زناشویی (هگل، ۱۳۹۹: بند ۱۶۳)، کسب مال و دارایی برای خانواده و نه منفعت فردی (هگل، ۱۳۹۹: بند ۱۷۰) و پرورش فرزندان و آماده کردن آنان برای حیات اخلاقیاتی است (هگل، ۱۳۹۹: بند ۱۷۵). جامعه مدنی عرصه‌ای است برای پیگیری نیازهای فردی و پرداختن به علایق خود. «در جامعه مدنی هر فرد هدف غایی خویش است و تمامی چیزهای دیگر هیچ معنایی برای او ندارد؛ اما نمی‌تواند بدون رابطه با دیگران به هدف‌های خود برسد؛ بنابراین این دیگران ابزار رسیدن {شخص} ویژه به هدف‌های او هستند» (هگل، ۱۳۹۹: بند ۲۳۵). و در آخر دولت وظیفه پیگیری منافع کلی جامعه را بر عهده داد (هگل، ۱۳۹۹: بند ۲۵۲). در عضویت در چنین دولتی است که انسان به حقیقت حیات اخلاقیاتی دست می‌یابد، زیرا آزادی فردی و آزادی عینی (یعنی آزادی اراده دولت) با یکدیگر منطبق می‌شود؛ این یگانگی از آن رو است که هم قوانین و اصول دولت و هم کردار افراد در پیروی از قوانین مبتنی بر تفکر و عقلانیت است (هگل، ۱۳۹۹: بند ۲۹۴).

۱. اندرو وینست دولت اخلاقی مورد نظر هگل را به عنوان ایده‌آل نظریه دولت او، ترکیب همین سه نهاد می‌داند. نگاه کنید: (وینست، ۱۳۹۷: ۲۱۰)

۳. قانون اساسی ارگانیک، گسترده‌تر از قانون اساسی رسمی

همانطور که اشاره شد اندیشه‌ی اساسی هگل علاوه بر دیدگاه او در زمینه‌ی فلسفه‌ی اخلاق، در واکنش به نقایص و مشکلات دیدگاه اساسی عصر روشنگری و نتایج آن در انقلاب فرانسه شکل گرفته است. هگل از جهات مختلف اندیشه‌ی سیاسی و اساسی روشنگری را نقد می‌کند. در نظر هگل قانون اساسی شکلی لیبرال در رسیدن به نفع فرد را هدف غایی خود قرار داده، که در اندیشه‌ی او پیگیری این منافع فردی مربوط به عرصه‌ی جامعه‌ی مدنی است و نه دولت (هگل، ۱۳۹۹: بند ۲۵۸). حال آن که منفعت عمومی و نفع جامعه چیزی متفاوت با نفع هر یک از افراد است. هگل زیاده‌روی و افراط هیجانی در رفع نیازهای فردگرایانه را عامل به وجود آمدن «منظره‌ی اسراف‌کاری و فلاکت در کنار تباهی جسمی و اخلاقی» (هگل، ۱۳۹۹: بند ۱۸۵) می‌داند. از دیگر نتایج یک دولت و قانون اساسی لیبرال، شکل‌گیری انباشت ثروت در یک طبقه و به وجود آمدن فاصله‌ی طبقاتی است؛ به نحوی که طبقات فرودست جامعه از بهره‌مندی از آزادی‌های موجود در جامعه و به‌ویژه موهبت‌های معنوی محروم می‌شوند و این وضع خود می‌تواند به شورش منجر شود (هگل، ۱۳۹۹: بند ۲۴۴ و ۲۴۳). از منظر سیاسی، هگل خشونت‌ها و فجایع انقلاب فرانسه را حاصل رفتار خودسرانه همین آزادی و اراده‌ی فردی و ذهنی می‌داند؛ که تلاش داشت به یک‌باره آنچه را که فرد در اندیشه‌ی خود حق و صحیح می‌داند، تحقق بخشد و بدون توجه به واقعیات و ملزومات و پیش‌شرط‌های تاریخی و اجتماعی، تمام نظم موجود را زیرورو کند (هگل، ۱۳۹۹: بند ۲۵۸). هگل برای تشریح اندیشه‌ی اساسی خود از اندیشه‌ی سیاسی یونان باستان بهره می‌گیرد و به نقد برخی مفاهیم مشروطیت مدرن می‌پردازد.

۳.۱. اندیشه‌ی ارسطو، آبشخور مفهوم قانون اساسی ارگانیک

مشابه احیای نظام اخلاقی یونان باستان در بحث فلسفه‌ی اخلاق، هگل در اندیشه‌ی اساسی خود نیز از اندیشه‌ی اساسی ارسطو الهام می‌گیرد. ارسطو در کتاب خود «سیاست»، دو معنای مختلف از قانون اساسی را در نظر دارد. در معنای اول که برداشتی محدود از قانون اساسی و مشابه مفهوم قانون اساسی در دوران مدرن است، قانون اساسی شرح ترتیبات و اجزای قوای دولتی و انواع حکومت است. از این منظر، قوای دولتی به سه بخش تقنینی، اجرایی و قضایی تقسیم می‌شود و حکومت‌ها از نظر تعداد حکمرانان به الیگارش، آریستوکراسی و دموکراسی قابل طبقه‌بندی هستند. همچنانکه روشن است، نگاه ارسطو در این معنا از قانون اساسی تنها شکلی و مشابه نگاه حقوقی صرف در تحلیل قانون اساسی است. با این حال، ارسطو که پژوهش خود را بر اساس بررسی تجربی و پرداختن به وضعیت واقعی نظام سیاسی ۱۷۰ دولت‌شهر یونان انجام داده بود، دریافت که این تقسیم‌بندی شکلی و محدود به خوبی‌گویای واقعیت

نظام‌های سیاسی نیست و نمی‌توان به صرف وجود یک قانون اساسی که شکل حکومت را دموکراسی یا الیگارشسی اعلام کرده، ماهیت آن نظام را دموکرات یا الیگارشسیک دانست. انواع مختلفی از نظام‌های سیاسی وجود دارد که از نظر آنچه در عمل و نحوه اداره دولت‌شهر روی می‌دهد، میزان‌های متفاوتی از مولفه‌های دموکراتیک و الیگارشسیک در هر یک قابل شناسایی است. حتی ممکن است دولت‌شهری یک قانون اساسی دموکراتیک داشته باشد، اما در عمل به شیوه الیگارشسیک اداره شود و برعکس (ارسطو، ۱۳۸۱: ۲۱۹). از رهگذر تحلیل چنین مسئله‌ای است که ارسطو به تحلیل عوامل اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی در تحلیل اساسی اندیشه خود می‌پردازد (Stillman, 1988: 89). در نظر ارسطو این عوامل غیرحقوقی اثرگذار بر شکل حقیقی یک نظام سیاسی، مسائلی مانند وضع اقتصادی خانواده‌ها، سلاح داشتن یا نداشتن آن‌ها، تبار و فضیلت مردمان است که ارسطو این عوامل را «عناصر» یک حکومت می‌نامد (ارسطو، ۱۳۸۱: ۲۰۷). اشاره به فضیلت مردمان بر این نکته تأکید دارد که میان هویت یک نظام سیاسی و افکار، سطح اخلاقی و فرهنگی و شخصیتی هر یک از شهروندان نیز ارتباط برقرار است؛ چرا که شهر یک کل تشکیل شده از اجزای خود یعنی شهروندان است و با تغییر اجزاء کل نیز تغییر می‌کند (ارسطو، ۱۳۸۱: ۱۳۷). بدین ترتیب، علاوه بر قانون اساسی در معنای محدود که تنها به ساختار شکلی نهادهای نظام سیاسی می‌پردازد، یک قانون اساسی در معنای موسع کلمه نیز وجود دارد؛ که منظور از آن کلیه فعالیت‌های شهروندان در یک جامعه سیاسی و شیوه زندگی آنان است. مطالعات اساسی در این معنا طیف گسترده‌ای از بررسی‌های اجتماعی در مورد طبقات مختلف جامعه و سبک زندگی آنان، مطالعات اقتصادی درباره وضع مالی افراد جامعه و مطالعات فرهنگی و اخلاقی در مورد نگرش‌ها و ارزش‌های شهروندان یک جامعه را در برمی‌گیرد. این نگاه دوگانه به حقوق اساسی نیز خود ریشه در برداشت ارسطو از مفهوم سیاست و جامعه سیاسی دارد. ارسطو با نگاهی اخلاقی، سیاست را در معنای یافتن بهترین ساختار و اداره سیاسی شهر برای رسیدن اعضای جامعه به کمال معنا می‌کند و همچنین با برداشتی ارگانیک از جامعه سیاسی، فرد، جامعه و دولت را به عنوان یک کل واحد به هم پیوسته و متأثر از یکدیگر می‌داند. زیرا در نگاه ارسطو «فضیلت اخلاق برای اکثر آدم‌ها حاصل نمی‌شود، مگر آنکه آن‌ها در پولیس‌هایی بار آمده باشند که به درستی اداره می‌شوند. در نظر ارسطو هم، مثل افلاطون، دستیابی به فضیلت بستگی به تربیت دقیق و عادت‌سازی دارد (کلوسکو، ۱۳۹۸: ۲۳۱-۲۳۰).

۲.۳. قانون اساسی رسمی در برابر قانون اساسی ارگانیک

هگل برای رفع نواقص ایده اساسی عصر روشنگری و تحقق آن در انقلاب فرانسه، به احیا و بازآفرینی نقادانه اندیشه سیاسی و اساسی ارسطو می‌پردازد. هگل اهمیت قانون اساسی مکتوب، رسمی و لیبرال یا

همان قانون اساسی در معنای محدود را نفی نکرده، بر لزوم وجود و اهمیت آن اذعان دارد. بخش مهمی از کتاب عناصر فلسفه حق هگل (هگل، ۱۳۹۹: بندهای ۳۱۵-۲۷۵) به مسائل مشابه قانون اساسی مکتوب و رسمی که او آن را قانون اساسی سیاسی می‌نامد (هگل، ۱۳۹۹: بند ۲۷۲)، اختصاص یافته است. از نظر هگل قانون اساسی لیبرال و مکتوب تحقق یک ضرورت تاریخی برای گذار از جامعه فئودالی به یک دولت و جامعه مدرن است؛ و چنین قانونی برای نظم بخشیدن به نهادهای دولتی و تقسیم و تنظیم قدرت سیاسی ضروری است (Ritchie, 2005: 5).

با این حال هگل در زمینه پرداختن به مقوله مشروطیت و تحقق آن، همانند ارسطو_ صرف پرداختن به قانون اساسی مکتوب را کافی نمی‌داند. در نظر او حقیقت وضع هر جامعه سیاسی را رویه‌ها و سازکارهای عمیق‌تر فرهنگی، اجتماعی و اقتصادی تعیین می‌کند. قانون اساسی مکتوب پیچیدگی‌های یک نظم اجتماعی را به طور کامل بازتاب نمی‌دهد و با اکتفا به مطالعه قانون اساسی از محاسبه صحیح نیروهایی که به انتظام گروه‌های اجتماعی کمک می‌کند، غافل می‌شویم (Ritchie, 2005: 5). برای شناخت اساس یک جامعه باید نظام اخلاقیاتی آن جامعه را مورد بررسی قرار دهیم. در حقیقت قانون اساسی ارگانیک^۱ در معنای گسترده، کلیه نهادها و فرآیندهای سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی و نیز ارزش‌ها و نگرش‌های شهروندان را شامل می‌شود (Stillman, 1988: 90). بدین ترتیب است که هگل دیدگاه‌های اساسی خود را در کتاب فلسفه حق، ذیل مفهوم حیات اخلاقیاتی مطرح می‌کند. پیش‌تر در توضیح فرآیند تحول آگاهی بر مبنای کتاب پدیدارشناسی روح، به نحوه شکل‌گیری اخلاقیات هگلی در برابر اخلاق کانتی اشاره شد. با این حال توضیح نظریه سیاسی و اساسی او در مورد دولت، نیازمند توضیح شکل‌گیری مفهوم اخلاقیات در برابر تئوری حق طبیعی است. همانطور که اشاره شد، اندیشه اساسی دوره روشنگری بر مبنای نظریه حق طبیعی، دولت را پدیده‌ای مصنوعی می‌دانست که بر اساس قرارداد اجتماعی انسان‌های دارای حق شکل گرفته است و این دولت محدود به موازین اخلاقی و حقوقی است (کاسیرر، ۱۳۹۹: ۳۸۱). بدیهی است که در این اندیشه دولت به شر ضروری تبدیل می‌شود، که تنها باید به دنبال محدود کردن قدرت آن و نظارت بر این قدرت محدود باشیم؛ تا فرد فرد جامعه بتوانند در کمال آزادی و امنیت به حیات و استفاده از حقوق فردی خود بپردازند. این اندیشه در عمل به انقلاب فرانسه و فجایع و شکست پس از آن و مشکلاتی در سراسر اروپا منجر شد. هگل تلاش کرد آزادی‌های مدرنی که توسط روشنگری و انقلاب فرانسه به وجود آمده است را در رویه‌های نهادینه‌شده جای دهد و آزادی‌هایی که به طور بالقوه می‌تواند مانند یک نیروی گریز از مرکز، نظم جامعه را مختل کند، در درون یک نظم اخلاقی (با تأکید بر جایگاه دولت) متحد کند، به طوری که وحدت سیاسی جامعه و همکاری و

۱. برای توضیح نحوه استفاده هگل از استعاره ارگانیک نگاه کنید به: (Conklin, 2008: 243)

توسعه معنوی و فرهنگی تضمین شود (Stillman, 1988: 92). به بیانی دیگر، پرسش اصلی فلسفه سیاسی هگل بدین شکل طرح می‌شود که «چگونه می‌توان آزادی فرد را، که خود را عقلانیت کلی می‌داند، با اخلاق عینی^۱ احیاءدهای سازگار گردانید؟» (تیلور، ۱۳۹۹: ۱۹۰). راه حل هگل قرار دادن حق در چارچوب یک نظام اخلاقیاتی^۲ در درون یک ملت یا قوم است. حق همان مثال و تحقق آزادی است (هگل، ۱۳۹۹: بند ۱) و آزادی نه به معنای فردی آن یعنی اعمال خودسرانه اراده شخصی توسط هر فرد است و نه به معنای منفی آن یعنی اعمال اراده بدون هر نوع دخالت خارجی توسط دولت یا افراد دیگر. بلکه آزادی در پیروی کردن از عقل تحقق می‌یابد، و پیروی از عقل جز در چارچوب مشارکت انسان در یک حیات گسترده‌تر اجتماعی در چارچوب یک قوم یا ملت دارای دولت امکان‌پذیر نیست (تیلور، ۱۳۹۹: ۱۹۱). به بیانی دیگر، حق یک مفهوم مجرد و انتزاعی بر مبنای دیدگاه عقل‌گرایانه و فردگرایانه قرن هجدهم و دوره روشنگری نیست؛ بلکه بروز و تحقق نظام اخلاقیاتی هر جامعه سیاسی به عنوان یک کلیت زنده یا ارگانیکی است (هیپولیت، ۱۳۸۶: ۸۲). این نظام اخلاقیاتی یا کلیت زنده از سه بخش تشکیل شده است، خانواده، جامعه مدنی و دولت در معنای خاص. که کارکرد هر یک در بخش پیشین مورد اشاره قرار گرفت. دولت اخلاقی که مورد نظر و مورد ستایش هگل است از این سه پایه تشکیل می‌شود و تنها به دولت در معنای خاص کلمه اشاره ندارد (هگل، ۱۳۹۹: بندهای ۲۰۱ و ۲۵۵).

بدین ترتیب در اندیشه هگل قانون اساسی در دو معنای متفاوت به کار رفته است. معنای اول یا محدود، همان قانون اساسی رسمی و مکتوب است که در قالب یک سند حقوقی، نهادهای سیاسی، صلاحیت‌های هر نهاد، قواعد حاکم بر روابط این نهادها با یکدیگر و در مقابل مردم و همچنین حقوق و آزادی‌های مردم را تشریح کرده است. در مقابل معنای دوم یا گسترده از قانون اساسی یا همان قانون اساسی ارگانیکی، مجموعه نهادهای جامعه، یعنی خانواده و جامعه مدنی و دولت سیاسی و ارزش‌ها، فرایندها، رویه‌ها و نگرش‌های این افراد در زمینه سیاست، اجتماع و اقتصاد و فرهنگ را شامل می‌شود. در اندیشه هگل، حیات گسترده اجتماعی در قالب یک قوم و اهمیت فرهنگ، سنت و اخلاق اجتماعی هر قوم در مفهوم روح قومی (volksgeist) خلاصه می‌شود، که درک این مفهوم نیازمند اشاره کوتاه به فلسفه تاریخ در اندیشه هگل است. زیرا هگل قانون اساسی در معنای گسترده را همان روح قومی می‌داند (هگل، ۱۳۹۶: ۲۷۲).

۳.۳. روح قومی و روح جهانی

هگل موضوع اصلی فلسفه را وجود مطلق می‌داند. این مطلق نه مفهومی ایستا و معین، بلکه یک فرآیند

۱. اخلاق عینی ترجمه‌ای دیگری است برای Sittlichkeit؛ که در این مقاله برای آن از ترجمه اخلاقیات استفاده شد.

2. Sittlichkeit

با تحولات بسیار است که در طی آن مطلق خود را پرورش می‌دهد و پیوسته تحقق می‌بخشد تا در نهایت به فعلیت کامل برسد (کاپلستون، ۱۳۹۲: ۱۷۳). عرصه تحقق و نمایان شدن مطلق، «طبیعت» و «روح» است. روح همان عرصه وجود و ذهن انسان است. بدین ترتیب است که ساختار فلسفی زندگانی مطلق، سه مرحله می‌یابد: ایده یا تصور منطقی مطلق، طبیعت و روح. به همین ترتیب نظام فلسفی هگل نیز در سه بخش تنظیم می‌شود: «منطق» که به مطالعه ماهیت مطلق در ذات خویش می‌پردازد، «فلسفه طبیعت» و «فلسفه روح». در این میان فلسفه تاریخ به بخش فلسفه روح مربوط می‌شود. در نگاه هگل تاریخ جهان «فرآیندی است که از راه آن روح به خویش در مقام آزادی، آگاهی واقعی می‌یابد» (کاپلستون، ۱۳۹۲: ۲۱۹). تحقق این آگاهی از طریق ذهن انسان است و نه نه فرد انسانی. در اندیشه فلسفه تاریخ هگل، این اقوام تاریخی هستند که موضوع بحث و محل تجلی مطلق یا روح می‌شوند (هیپولیت، ۱۳۸۶: ۲۷). مطلق یا -در این مرحله از تحول خود- روح، در طول تاریخ و در مسیر پیشرفت به سوی خودآگاهی، نمونها و تجلی‌های محدودی در اقوام گوناگون و در زمان‌های مختلف پیدا می‌کند. هر قوم در طول تاریخ با فرهنگ، آداب و رسوم، اخلاق، دین و دولت خود یا همان روحی قومی خود، جلوه و نمودی از روح جهانی است که خود مرحله‌ای از تحقق و خودآگاهی وجود مطلق است. با این توضیحات مختصر می‌توان ارتباط قانون اساسی ارگانیک و روح قومی را این‌گونه خلاصه کرد که ساختار ارگانیک بر برداشت هگل از روح جهانی مرتبط و این نظم ارگانیک بروز و نمود روح جهانی از طریق یک قوم خاص در زمان و مکان مشخص است (Ritchie, 2005: 6).

اخلاقیات هگلی و به تبع آن تقسیم نظم اساسی جامعه بر مبنای سه‌گانه خانواده، جامعه مدنی و دولت که بستر تحقق و بروز عقل و آزادی به معنای حقیقی کلمه را فراهم می‌کند و همچنین اهمیت و توجهی که هگل برای روح قومی هر جامعه و فرهنگ و اخلاق مرسوم هر قوم در شکل‌گیری اساس جامعه در نظر دارد، به گونه‌ای است که نگاه اجمالی و سطحی به این ایده‌ها، اندیشه هگل را در مظان اتهاماتی مانند ارتجاعی بودن، فردستیز و آزادی‌ستیز بودن، سنت‌پرستی، نسبی‌گرایی اخلاقی، تمامیت‌خواهی و ... قرار می‌دهد. به همین دلیل نگاه دقیق‌تر به هر یک از ارکان اندیشه اساسی هگل، چگونگی شکل‌گیری آن به عنوان بدیل و اصلاح اندیشه اساسی روشنگری و نتایجی که در پی دارد، ضروری است.

اولین و مهمترین نکته در رابطه با موضوع روح قومی و اهمیت فرهنگ و اخلاق هر جامعه، توجه به این مفهوم در بستر فلسفه عمومی هگل و رابطه آن با روح جهانی است. در بادی امر به نظر می‌رسد که اینچنین سنت و فرهنگ هر جامعه را در موقعیت برتر قرار دادن یک موضع ارتجاعی است که تمام پتانسیل انتقادی و رهایی‌بخش فلسفه سیاسی را از بین می‌برد؛ اما اول آنکه روح قومی، تنها نمود و جلوه‌ای از روح جهانی است؛ روحی که مدام در حال تحول است و در نهایت در نقطه کمال خود، تحقق

کامل عقل و آزادی است. در نتیجه هگل در عین خاص‌گرایی و تأکید بر روح قومی به روح عام جهانی هم معتقد است و تلاشی برای نزدیکی و آشتی این جهانی بودن و خاص بودن ارائه می‌کند (Gledhill, 2013: 66). دوم، روح قومی یک سنت زنده و نیز در حال تحول است و به طور مداوم باید با معیارهای جهانی عقل و آزادی منطبق شود (Gledhill, 2013: 61). این تحول و پیشرفت روح قومی و نظم اساسی جامعه، در ادامه و توضیح مفهوم (Bildung) و اهمیت اصلاح قانون اساسی مکتوب بیشتر مورد بررسی قرار خواهد گرفت. هگل تاریخ را عرصه خودآگاهی روح می‌داند و عقل را قاضی این تاریخ. بدین ترتیب هگل در این نگاه فلسفی به تاریخ، یک ناظر بی‌طرف و بدون قضاوت نیست و عقل، تحقق و تکامل آن را محک قضاوت در مورد اقوام مختلف و تحولات روح در بستر تاریخ قرار می‌دهد. در نظر او روح پیوسته در حال پیشرفت است و اندیشه بشر در زمان او پس از تحولات روشنگری به نقطه‌ای از کمال رسیده است. بنابراین نسبی‌گرایی اخلاقی و فرهنگی از نظر هگل مردود است. همچنانکه در بحث برده‌داری هگل به صراحت مخالفت خود را با این نهاد ابراز می‌کند (هگل، ۱۳۹۹: بند ۲۱۰). تاریخ و نگاه تاریخی به تحولات فکر فلسفی برای هگل اهمیت دارد؛ اما این باعث نمی‌شود که هگل از نگاه از اساس فلسفی خود در برابر یک نگاه تنها تاریخی عقب‌نشینی کند (Germino, 1969: 888). بدین ترتیب معیاری نیز برای قضاوت در مورد بهترین قانون اساسی در اندیشه هگل به دست می‌آید. یک قانون اساسی زمانی نمونه ایده‌آل و عقلانی است که بیانگر دولتی منطبق با مفهوم آزادی باشد (Kayser, 1995: 170). با این توضیح که فهم و آگاهی هر ملت از آزادی و خودآگاهی او در مراحل مختلف حیات آن ملت، متفاوت است.

علت شکل‌گیری اخلاقیات و روح قومی در اندیشه هگل به عنوان مبنای قانون اساسی ارگانیک یا نظم اساسی جامعه از زوایای مختلف قابل توضیح است. همچنانکه در بحث سیر پدیدارشناسی روح مورد اشاره قرار گرفت، هگل موضوع اخلاقیات را به عنوان نقد و بدیل اخلاق فردگرایی کانت مطرح کرد. بر خلاف کانت که اخلاق را عمل به حکم عقل و اجبار و اعمال این خود عقلی بر خود تجربی و احساسی می‌دانست، هگل با تأکید بر عرف و موازین اخلاقی مرسوم جامعه به دنبال تأکید بیش از پیش بر اختیار است (وود، ۱۳۸۵: ۶۹). یعنی موازین و احکام آنچنان با درون فردی که در یک اجتماع زندگی می‌کند متناسب است که فرد بدون هیچ اجبار و مانند حیات روزمره و عادی، آن احکام را زندگی می‌کند. برخلاف اخلاق کانتی که اصولی محدود و بسیاری عامی است و محتوای قابل شناختی ندارد و نیز برای موقعیت‌های مختلف و گوناگون زندگی انسان حکم صریح و مشخصی ارائه نمی‌دهد، اخلاقیات هگلی «اعمالی هستند که ما به دلیل ایفا کردن نقش اجتماعی‌ای که تشخص انضمامی ما را به عنوان فرد شکل می‌دهد، انجام می‌دهیم» (وود، ۱۳۸۵: ۷۰). اخلاقیات موقعیت انسان را در سه عرصه خانواده، جامعه مدنی و دولت در نظر می‌گیرد و برای هر کدام کارکرد و احکام مشخصی در نظر دارد. بدین ترتیب آن فردگرایی

افراطی و مخرب اندیشه روشنگری تا حد مطلوبی تعدیل می‌شود. با این حال اعتبار اخلاق عرفی یک جامعه تنها به دلیل انتساب آن به حیات جمعی و آموزش آن به فرد توسط نهادهای جامعه نیست. بلکه حقانیت این اخلاق باید مورد تفکر و اعتقاد هر فرد نیز قرار گیرد. زندگی اخلاقیاتی فرد را از جمع جدا نمی‌داند، اما برای آزادی و اندیشه فردی هر شخص نیز جایگاهی مهم قائل است (بیزر، ۱۳۹۱: ۳۷۷).

۳.۴. نقد عمل تأسیسی و مفهوم قوه مؤسی

زاویه‌ای دیگر از دلیل پرداختن هگل به قانون اساسی ارگانیک و روح قومی، آرمان روشنگری مبنی بر تغییر و ساختن جامعه جدید با تصویب قوانین ایده‌آل از جمله قانون اساسی مکتوب و رسمی است. تلاش برای تحمیل یک قانون اساسی و ترتیبات اجتماعی بر یک نظم موجود، بدون فراهم آوردن زمینه‌های فرهنگی و اجتماعی و اقتصاد سیاسی به شکست می‌انجامد، هر چند این قانون و نظم اساسی در ذهن طراحان و موافقان آن به لحاظ عقلی و اخلاقی، نمونه‌ای ایده‌آل باشد. هگل با طرح روح قومی و اخلاقیات به عنوان قانون اساسی در معنای گسترده یا ارگانیک به دنبال تأکید بر لزوم هماهنگ بودن قانون اساسی مکتوب و رسمی جامعه با وضع فرهنگی و اجتماعی جامعه است. جملات هگل و توضیحات اضافه‌شده توسط شاگردانش در کتاب عناصر فلسفه حق، در کمال صراحت و روشنی به این مسئله پرداخته است: «از آنجا که روح تنها همچون آن چیزی که روح خود را بدان می‌شناسد، بالفعل است، و از آنجا که دولت، در مقام روح ملت، هم قانونی است که به تمام روابط درون آن، و هم، عرف‌ها و آگاهی افرادی که به آن تعلق دارند، نفوذ می‌کند، قانون اساسی هر ملتی به گونه‌ای کلی بستگی به ماهیت پیشرفت و خودآگاهی آن دارد» (هگل، ۱۳۹۹: بند ۲۷۴). این بند مهم به صراحت روشن می‌کند که تحقق روح یک جامعه، نتیجه تأمل آن جامعه در خود و رسیدن به خودآگاهی است (Gledhill, 2013: 66) و دولت و قانون اساسی رسمی نیز تنها بازتاب این خودآگاهی است. بنابراین نمی‌توان بدون وجود این خودآگاهی، یک قانون اساسی ولو به لحاظ موازین عقلی یا اخلاقی مطلوب را در یک کشور اجرایی کرد. توضیح افزوده بر همین بند از کتاب اصول فلسفه حق به عنوان یک مثال عینی، به قانون اساسی تحمیل‌شده به اسپانیا پس از فتح این کشور توسط ناپلئون اشاره می‌کند که هیچ‌گاه مورد پذیرش و رضایت اسپانیایی‌ها قرار نگرفت. هگل در توضیح این بند به دو نکته اساسی دیگر اشاره می‌کند. اول، لزوم پیشینه داشتن قانون اساسی و دوم، اشاره به این نکته که قانون اساسی چیزی بالاتر از محصول فکر است. پیشینه به همان مقدمات فکری، اجتماعی، فرهنگی و سیاسی هر جامعه اشاره دارد؛ اینکه افراد جامعه تا چه میزان ارزش‌های مورد نظر قانون اساسی را قبول دارند، طبقات اجتماعی و وضع اقتصادی جامعه تا چه میزان بر نظم اشاره در قانون اساسی منطبق است و ارزش‌های سیاسی قانون اساسی تا چه

میزان در واقعیت امر سیاسی مورد پذیرش قرار گرفته است. در نتیجه قانون اساسی نمی‌تواند تنها در ذهن و به صورت ذهنی ساخته شود، بلکه بی‌تردید باید عرصهٔ عینیت و واقعیت یک جامعه را بازتاب دهد. در نهایت هگل قانون اساسی بی‌ارتباط با جامعه را، پدیده‌ای بی‌معنا و بی‌ارزش می‌داند: «قانون اساسی یک ملت باید تجسم احساس آن ملت از حقوق خود و شرایط {حاضر} باشد؛ در غیر این صورت، هیچ معنا و ارزشی نخواهد داشت؛ حتی در صورتی که به معنای برونی وجود داشته باشد» (هگل، ۱۳۹۹: افزوده بند ۲۷۴). زیرا «سنت‌ها را نمی‌توان با اعمال اراده جایگزین کرد» (Brod, 1992: 50) به نقل از Ritchie, (2005: 5, footnote 279).

بر مبنای چنین نگاهی به قانون اساسی است که هگل به نقد یکی از انگاره‌های اندیشهٔ اساسی روشنگری یعنی تأسیس و ساخت قانون اساسی به وسیلهٔ یک قوهٔ مؤسس می‌پردازد. بر مبنای اندیشهٔ حاکمیت ملی، مردم به عنوان صاحبان حق حاکمیت در جایگاه قوهٔ مؤسس قرار دارند و با عمل خود به ساختن قانون اساسی و تأسیس نظام سیاسی می‌پردازند. هگل اگرچه نوشتن و تصویب یک قانون اساسی را برای تثبیت آن امری ضروری می‌داند (Siep, 2017: 9)، اما این مکتوب کردن و تدوین را به عنوان یک عمل بنیان‌گذار نمی‌پذیرد (هگل، ۱۳۹۹: بند ۲۷۳). قائل نبودن به عمل تأسیس قانون اساسی در اندیشهٔ هگل از دو دلیل ناشی می‌شود. دلیل اول به دیدگاه هگل در مورد عمل سیاسی باز می‌گردد. در نظر هگل عمل سیاسی یا اعلام رضایت در مورد یک تصمیم تنها توسط مردمی که پیش از اتخاذ این تصمیم به لحاظ سیاسی به عنوان یک موجودیت حقوقی و سیاسی شکل گرفته‌اند، قابل تصور است (Znoj, 2017: 58). به بیان دیگر عمل سیاسی پیش از شکل گرفتن یک واحد یا موجودیت سیاسی که ترکیبی از مردم و طبقهٔ حاکمه و یک نظام حقوقی باشد، معنایی ندارد. بدون شک هگل پیش از تشکیل یک دولت و تصویب قانون اساسی به وجود یک ملت قایل است، و قانون اساسی باید بازتابی از سطح خودآگاهی این ملت باشد؛ اما این ملت ناتوان از اتخاذ تصمیم سیاسی است و تنها آنچه تحت عنوان «افکار عمومی»^۱ مشهور است را شکل می‌دهد. از نظر هگل مردم پیش از قرار گرفتن در یک نظم سیاسی، تنها توده‌ای بی‌شکل از موجودیت‌های اتم‌وار جدا از هم هستند، که فقط در ذهن کسانی وجود دارد که حقیقت امر سیاسی را درک نمی‌کنند (Germino, 1969: 901). مردم تنها در ارتباط حقیقی با یکدیگر در بستر جامعه و سیاست است که می‌توانند مخاطب نظرخواهی و مشورت واقع شوند، و این مهم جز از طریق قرار گرفتن مردم در گروه‌های سازمان‌یافته ممکن نیست.^۲ دومین دلیل هگل در رد عمل

۱. «افکار عمومی شیوهٔ سازمان‌نیافته‌ای است که ضمن آن، اراده و عقاید مردم، خود را آشکار می‌سازد» (هگل، ۱۳۹۹: بند ۳۱۷)

۲. افراد در جامعهٔ مدنی مورد ایده‌آل هگل در نهادهای جمعی مختلف سامان می‌یابند. دو گروه اصلی جامعهٔ مدنی، طبقات کشاورزان و تجار هستند (هگل، ۱۳۹۹: بند ۲۰۴-۲۰۳). در درون این طبقات نیز افراد در درون اصناف شغلی قرار ←

تأسیسی مردم و ساختن قانون اساسی به همان برداشت او از قانون اساسی به عنوان روح قومی ناشی می‌شود. قانون اساسی بیانگر حیات ارگانیک دولت در معنای عام و برخاسته از فرهنگ مردم و نشان‌دهنده رشد معنوی آن‌ها است و نمی‌توان گفت در چه زمانی و کجا ساخته شده است (Kayser, 1995: 170). تأکید هگل بر «ساخته نشدن» قانون اساسی، نفی همان دیدگاه اراده‌گرایانه و رادیکال تحقق‌یافته در انقلاب فرانسه است که به دنبال تغییر ساختارهای کلان اجتماعی و سیاسی و فرهنگی با عمل صرف حقوقی بود. مطابق یک دیدگاه، این نظر هگل در زمینه شکل‌گیری نظم اساسی یکی از تنش‌های فلسفی در اندیشه قانون اساسی مدرن را برطرف کرده است. توضیح اینکه ایده قانون اساسی به عنوان یک نظم سیاسی و حقوقی تنظیم‌کننده معرفی می‌شود، در حالی که خود مبتنی بر تصمیم و عاملی است که خارج از این نظم قرار دارد، و قوه مؤسس پیش از شکل‌گیری یک نظم اساسی به ساخت قانون اساسی پرداخته است. این تنش در اندیشه هگل بدین صورت رفع می‌شود که او «مفهوم قدرت مؤسس را در یک پیوستار تاریخی گسترده‌تر (و نه یک رویداد و لحظه تأسیسی) گنجانده است. به این ترتیب قانون اساسی نه مخلوق صرف قانون است و نه یک تصمیم حاکمیتی، بلکه محصول واقعیت داشتن تاریخی سنت‌ها است که سپس شکل گرفته و به قوانین تبدیل شده است. حیات اخلاقی {اخلاقیات} به طور هم‌زمان هم قدرت مؤسس است و هم قدرت تأسیس شده» (Boyd, 2021: 162).

۳.۵. قانون اساسی ارگانیک و تحول در مطالعات حقوق اساسی

در نتیجه چنین نگاهی به مشروطیت و قانون اساسی در معنای ارگانیک و رسمی است که موضوع توسعه مطالعات حقوق اساسی به حوزه‌های غیرحقوقی، اهمیت می‌یابد. رسیدن به یک قانون اساسی رسمی ایده‌آل جز با بررسی و فهم وضعیت فکری شهروندان و وضعیت اجتماعی، فرهنگی، اقتصادی و سیاسی جامعه یا به تعبیر هگل شناخت روح جامعه، ممکن نیست. تنها آن قانون اساسی که روح خودآگاه جامعه و وضعیت فکری متناسب با سطح تفکر و آگاهی را بازتاب دهد، می‌تواند به عنوان یک نهاد حقوقی زنده و مؤثر به حیات ادامه دهد و به قانونی متروک یا در وضعیتی ناگوارتر به عامل بی‌نظمی و مختل‌کننده نظم جامعه تبدیل نشود. تحلیل و تفسیر قانون اساسی موجود نیز نیازمند بررسی چگونگی تحقق اصول و نهادهای قانون اساسی در واقعیت امور است، تا دانسته شود آیا برداشت‌ها و تفاسیر رسمی حقوقدانان از قانون اساسی با فهم جامعه از این قانون و روح جامعه مطابقت دارد یا خیر. بدین ترتیب محقق حقوق اساسی علاوه بر بررسی جنبه‌های حقوقی، باید جنبه جامعه‌شناختی حقوق اساسی را نیز در نظر بگیرد.

← می‌گیرند (هگل، ۱۳۹۹: بندهای ۲۵۶-۲۵۰). اعضای یکی از مجالس قوه مقننه در اندیشه هگل، نمایندگان طبقات هستند که اعضای آنها توسط اصناف انتخاب می‌شوند.

مطالعه نهادهای اجتماعی و شخصیت شهروندان نیز جزء ضروری مطالعات مشروطیت و قانون اساسی است (Stillman, 1988: 109). این روش هگل در مطالعه مفاهیم حقوق اساسی را نقد فرمالیسم و پوزیتیویسم حقوقی دانسته‌اند (Lambier, 2008: 465). زیرا در رویکرد هگلی ادعای مطالعه از نظر ارزشی بی‌طرف و به ظاهر مستقل حقوق و بدون وارد کردن قضاوت‌های سیاسی، اخلاقی و ملاحظات اجتماعی کنار گذاشته می‌شود. چراکه برای مطالعه حقوق اساسی لازم است که فهم و برداشتی روشن از ارزش‌های مشترک یک جامعه را در نظر داشته باشیم و در بررسی‌ها و قضاوت‌های خود در مسائل مورد بحث به کار بگیریم. مطابق با تحلیلی دیگر هگل فراتر رفتن تحلیل فرمالیستی و پرداختن به زمینه‌های اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی را در قالب دو مفهوم جنبه درونی و جنبه بیرونی حقوق اساسی مطرح می‌کند؛ زیرا «مسائل حقوق اساسی را هرگز نمی‌توان به سطح غیرانتقادی فهرستی صرفاً توصیفی از دانش ابزاری، یا تکنیک‌های ابزاری حقوقدانان تقلیل داد» (Salter, Shaw, 1994: 471-472). جنبه درونی حقوق اساسی به مباحث تحلیل ناب حقوقی در مورد منابع حقوق، ماهیت، قانون و تفکیک قوا در دولت می‌پردازد؛ اما جنبه بیرونی حقوق اساسی ارزش‌های حقوق اساسی را در فرهنگ، رویه‌های اجتماعی گروه‌ها و طبقات اجتماعی، و خرده‌فرهنگ‌ها و ... بررسی می‌کند.

توسعه مطالعات حقوق اساسی در این رویکرد می‌تواند از طریق پژوهش‌های میان‌رشته‌ای و بهره‌گیری از روش‌ها و رویکردهای غیرحقوقی محقق شود؛ که طیف گسترده‌ای را در بر می‌گیرد و جای خالی این پژوهش‌ها در ایران محسوس است؛ پژوهش‌هایی از قبیل تحلیل اقتصادی قانون اساسی^۱، جامعه‌شناسی قانون اساسی^۲، معرفت‌شناسی قانون اساسی^۳ و رابطه قانون اساسی و سیاست^۴. در زمینه استدلال اساسی و تفسیر قانون اساسی نیز رویکرد ارگانیک با تفسیرهای غیرمنشأگرا و مواجهه با قانون اساسی به عنوان یک نهاد پویا سند زنده و توجه به وضعیت سیاسی و اجتماعی و نتایج تفسیر سازگارتر است. تأکید هگل بر جامعه، طبقات و کاردها و اهمیت آن به گونه‌ای است که نظریه او در مورد یکپارچگی

۱. به طور استثنا در این زمینه پژوهشی به زبان فارسی منتشر شده است:

آقایی طوق، مسلم، (۱۳۹۲)، *تحلیل اقتصادی حقوق (حقوق اساسی)*، تهران: خرسندی.

۲. برای نمونه نگاه کنید:

Thornhill, Chris (2011), *A Sociology of Constitutions*, England, Cambridge University Press.

۳. برای نمونه نگاه کنید:

Kaczorowski, Paweł, Epistemology of Constitution, in "*The Concept of Constitution in the History of Political Thought*", Edited by: Arkadiusz Górniewicz and Bogdan Szlachta, De Gruyter, Poland, 2022.

۴. برای نمونه نگاه کنید:

Bellamy, R., & Castiglione, D. (1996). Introduction: Constitutions and Politics. *Political Studies*, 44(3), 413-416

اجتماعی را یکی از دیدگاه‌های بنیان‌گذار جامعه‌شناسی مدرن، یا حداقل پارادایم توسعه‌یافته توسط دورکیم، پارسونز و هابرماس دانسته‌اند. توضیح اینکه پیش از هگل، دو اندیشه در مورد مبنای یکپارچگی اجتماعی شکل گرفته بود. اندیشمندان اقتصاد سیاسی که به عرصه اقتصادی و نیازها توجه می‌کردند و اندیشمندان سیاسی سنت حقوق طبیعی که حوزه دولت و اعمال قدرت حاکمیتی را مبنای شکل‌گیری یکپارچگی می‌دانستند. هگل در این میان، بر نقش اقدامات حاکمیتی بر نقش جامعه مدنی در قالب شرکت‌ها، اصناف و افکار عمومی در شکل‌گیری یکپارچگی اجتماعی تأکید می‌کند (Arato, 1991: 306).

۳.۶. مفهوم بیلدونگ و اهمیت اصلاح قانون اساسی

هگل بر اساس نگاه ارگانیک خود به قانون اساسی، اهمیت بسیاری برای اصلاح قانون اساسی رسمی قائل است. تشریح دیدگاه او درباره اصلاح قانون اساسی بر مبنای مفهوم فرهنگ یا آموزش و پرورش که یکی از مفاهیم مهم اندیشه فلسفی و اجتماعی هگل محسوب می‌شود، برای روشن‌تر شدن مفهوم قانون اساسی ارگانیک و رفع برخی ابهامات و سوءبرداشت‌ها از اندیشه سیاسی هگل، بسیار اهمیت دارد. چنانکه اشاره شد، قانون اساسی رسمی و مکتوب در اندیشه هگل تنها بازتابی است از نظام اخلاقیاتی، فرهنگ، سنت و رویه‌های اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی یک جامعه. از همین رو، به نقد ایده‌ای پرداخت، که به دنبال اصلاح بنیادین جامعه از طریق انقلاب و صرف تصویب یک قانون اساسی مطلوب بود. با این حال، جامعه خود پیوسته در حال تغییر و تحول است، و نتیجه قانون اساسی را بازتاب اخلاقیات و روح قومی فرض کردن، جز این نیست که در صورت تغییر و تکامل نظام اخلاقیاتی و روح قومی، قانون اساسی و ساختارهای حقوقی جامعه نیز باید متناسب با این تغییرات هماهنگ و اصلاح شود. چنین رویکردی مانع خدای گونه یا بت‌واره شدن اشکال خاصی از ساختارها و مکانیسم‌های دولتی و یا مقدس شدن انتظارات خاص و از پیش تعیین‌شده‌ای درباره نظم و ترکیب جامعه است (Ritchie, 2005: 7). متروک و بی‌اثر شدن یک قانون اساسی تنها مربوط به تحمیل قانونی جدید و بی‌ارتباط با روح جامعه نیست؛ بلکه هر قانون اساسی‌ای اگر با تحولات جامعه تکامل نیابد و متحول نشود، حیات زنده خود را از دست می‌دهد، ولو آنکه در گذشته به صورت کامل بازتاب جامعه زمان تصویب خود بوده باشد. چنین مسئله‌ای از این حقیقت ناشی می‌شود که قانون اساسی رسمی و مکتوب تنها بخش اندکی از حیات یک جامعه را بازتاب می‌دهد و جامعه تحت تأثیر انواع نیروهای اجتماعی، سیاسی، فرهنگی و اقتصادی و مستقل از مکانیسم‌های رسمی و قانونی، در حال تغییر و تحول است (Ritchie, 2005: 10)؛ که این مسئله موجب شکل‌گیری تنش‌های

۱. در نگاهی کلان‌تر، اندیشه هگل را آغاز پیدایش سوژه اجتماعی در عرصه فلسفه و علوم اجتماعی دانسته‌اند:

جانبا، امیدرضا و علی اکبر مسگری، احمد (۱۳۹۹)، پیدایش سوژه اجتماعی در اندیشه هگل. غرب‌شناسی بنیادی، ۴ (۱).

بی‌پایان میان اشکال حقوقی و محتوای اجتماعی می‌شود (Salter, Shaw, 1994: 481). هگل تصریح می‌کند که همان اندازه که اندیشه مبتنی بودن قانون اساسی مکتوب به قانون اساسی ارگانیک و رد ایده ساختن قانون بنیادین است، به همین میزان نیز توجه به «در حال شدن» بودن قانون اساسی و تحول پیش‌رونده آن اهمیت دارد (هگل، ۱۳۹۹: بند ۲۹۸). این تغییر در اثر رشد بیلدونگ {اینجا به معنای فرهنگ} رخ می‌دهد. با این حال می‌توان لزوم اصلاح قانون اساسی را نتیجه بیلدونگ (در اینجا به معنی آموزش و پرورش) نیز دانست. این دو تعبیر متفاوت، از دو معنای بیلدونگ ناشی می‌شود که هر دو مورد استفاده هگل قرار گرفته است. او از یک سو این کلمه را در معنای فرهنگ به کار می‌برد (هگل، ۱۳۷۹: ۷۰). از سوی دیگر برای این کلمه معنای آموزش و پرورش را در نظر دارد، که هم وجه سوپژکتیو به صورت خودسازی توسط فرد و هم وجه ابژکتیو از طریق نهادهای دولتی و آموزشی را در بر می‌گیرد؛ که در این معنا نیز با مفهوم فرهنگ در ارتباط است (اردبیلی، ۱۳۹۸: ۸۹). بنابراین می‌توان گفت بیلدونگ در معنای خودسازی و امری سوپژکتیو پس از فرارفتن از امر فردی، به امری جمعی و ابژکتیو به معنای فرهنگ عمومی تبدیل می‌شود (اردبیلی، ۱۳۹۸: ۱۰۰). رابطه میان این خودسازی در مسیر رسیدن به خودآگاهی، آزادی و فرهنگ اهمیت بسیار دارد. هگل مدافع هرآنچه که به عنوان فرهنگ در جامعه شکل گرفته، نیست و گاه به این مفهوم نگاه انتقادی داشته است.^۱ بلکه آن فرهنگی که در مسیر رشد اخلاقی و خودآگاهی انسان و در نتیجه خودسازی افراد در مسیر خودآگاهی تکامل یافته باشد، در نظر هگل ارزشمند است. بنابراین از این زاویه نیز اشاره هگل به اهمیت فرهنگ جامعه، تأیید تمامی فرهنگ‌ها و سنت‌ها، و ناممکن بودن نقد و نفی فرهنگ یک جامعه نیست. میان آگاهی و خودآگاهی و رشد فردی افراد جامعه و فرهنگ کلی جامعه، تأثیر متقابل و تکاپوی دائمی، رشد و اصلاح متقابل وجود دارد.

این توجه هگل به موضوع بیلدونگ هم در معنای فرهنگ و هم در معنای آموزش و پرورش از فضای فکری دوره حیات او ناشی می‌شود.^۲ هگل کمال انسان را در رسیدن به امر مطلق می‌داند و بخش عمده تفکر و مکتوبات او شرح چگونگی رسیدن فرد به این نقطه مطلوب است. از همین روی برخی کتاب

۱. بیلدونگ به مثابه نوعی ژست فرهنگی سطحی یا نقابی برای میرا نشان دادن خود از سودجویی شخصی، و کسب تأیید و

تصدیق فرهنگی از جانب دیگران. نگاه کنید: (اردبیلی، ۱۳۹۸: ۹۳-۹۲)

۲. اینوود علاقه هگل به فرهنگ و آموزش را ناشی از پنج عامل می‌داند: ۱. کتاب درباره آموزش اثر ژان ژاک روسو، ۲.

جنبش اصلاحات آموزشی در پروس پس از شکست از فرانسه، ۳. اندیشه هردر و توجه به زبان و بحث فرهیخته کردن

آلمانی‌ها، ۴. شکل‌گیری ژانر فرهنگی یا آموزشی در رمان‌نویسی و نمونه مهم آن کتاب کارآموزی ویلهلم مایستر اثر

گوته که کتاب پدیدارشناسی شباهت‌هایی با این اثر دارد و هگل در پیشگفتار همین کتاب آن را تاریخ آموزش آگاهی تا

علم می‌داند. ۵. آگاهی تاریخی فزاینده هگل که منجر به علاقه به فرهنگ‌های مختلف که خود منجر به شکل‌گیری

نوعی فرایند آموزشی می‌شود. نگاه کنید: (اینوود، ۱۳۸۸: ۱۴۷-۱۴۶)

پدیدارشناسی روح را نوعی رمان آموزشی و پرورش دهنده می‌دانند، که مسیر انسان برای رسیدن به آگاهی، خودآگاهی و فرهیختگی را توضیح می‌دهد (بینکارد، ۱۳۹۷: ۳۳۸). همچنین تمام نهادهای حیات اخلاقیاتی نیز، هریک بخشی از فرایند آموزش و پرورش انسان را برای رسیدن به یک دولت اخلاقی بر عهده دارند که در بخش دوم مورد اشاره قرار گرفت (محمودی و همکاران، ۱۳۹۸: ۱۲۲-۱۲۰). بدین ترتیب همچنان که افراد جامعه و به دنبال آن مردم، فرهنگ، رویه‌ها، ارزش‌ها و سنت‌های جامعه از طریق این آموزش‌ها که نوعی آموزش اساسی یا سیاسی و خودسازی جمعی نامیده شده است (Buchwalter, 1998, Conklin, 2008: 234)، رشد می‌یابند و متحول می‌شوند، قانون اساسی نیز باید متناسب با این تحول فرهنگی، روزآمد شود. به بیان دیگر در عین حال که هگل با مرتبط دانستن قانون اساسی به فرهنگ زنده یک ملت، تاریخ‌نگری یک قانون اساسی و بیگانه نبودن آن با واقعیات یک جامعه را رعایت می‌کند؛ در مقابل با مرتبط دانستن اصلاح قانون اساسی با بیلدونگ یا همان فرآیندهای یادگیری و خودسازی جمعی، ادامه حیات و کارآمدی قانون اساسی را تضمین می‌کند (Buchwalter, 1998). قانون اساسی تحول نیافته همگام با تغییرات جامعه، در خوشبینانه‌ترین حالت به قانون متروک تبدیل می‌شود و در بدترین حالت تلاش برای اجرای آن، خود مختل‌کننده نظم موجود جامعه و عامل بی‌نظمی خواهد بود. بند زیر به روشنی، ارزشمندی نحوه از دست رفتن حیات یک قانون اساسی را توضیح می‌دهد: «هرگاه دیدگاه ایدئولوژیک و عملکرد حقوق‌دانان اساسی {در مورد نحوه اداره امر عمومی} بر دیدگاه‌های فرهنگ عامه مردم چیره شود، قانون اساسی به سوی از دست دادن کیفیت حیاتی زندگی خود می‌گراید. در نتیجه، تمایل فزاینده‌ای وجود خواهد داشت که {این قانون اساسی} به طور گسترده‌ای نامعتبر و نامربوط تلقی شود.» (Salter, Shaw, 1994: 482).

وجه دیگر دیدگاه هگل در مورد اصلاح قانون اساسی مربوط به محافظه‌کارانه بودن اندیشه سیاسی اوست که از مخالفت او با هرگونه انقلاب و هرج و مرج سیاسی و تکرار حوادثی مانند انقلاب فرانسه ناشی می‌شود. از این منظر، هگل در میانه دو دیدگاه انقلابی و محافظه‌کاری می‌ایستد؛ که نه طرف‌دار حمایت بی‌قید و شرط از نظم موجود است و نه طرف‌دار انقلاب و تغییرات رادیکال. در نتیجه، در عین قبول لزوم تغییر هر قانون اساسی، راه اصلاح را برای تحقق این تغییر مناسب‌تر می‌داند (Stillman, 1988: 101).

۴. نتیجه‌گیری

هگل با درک تجربه انقلاب فرانسه و نقد فلسفه روشنگری، به تصحیح اندیشه اساسی عقل‌گرا و لیبرال می‌پردازد. در دیدگاه هگل، قانون اساسی رسمی و مکتوب باید بازتابی از نهادها، ساختارها و رویه‌های سیاسی، اجتماعی و اقتصادی موجود در هر جامعه باشد. او برای پروراندن این دیدگاه از اندیشه اساسی

ارسطو بهره می‌گیرد، که برای توصیف یک نظام اساسی، علاوه بر نهادهای حقوقی و رسمی به مؤلفه‌های اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی آن جامعه نیز توجه می‌کند. هگل در نظام فلسفی خود، مجموعه این نهادها و ساختارهای جامعه را در سه بخش خانواده، جامعه مدنی و دولت ذیل مفهوم حیات اخلاقیاتی تشریح می‌کند، که در این مقاله قانون اساسی ارگانیک نامیده شد. این اخلاقیات، روح ملی هر کشور را تشکیل می‌دهد و متناسب با سطح پیشرفت فکری و خودآگاهی هر جامعه سیاسی است. اظهار نظر در مورد قانون اساسی مطلوب یک جامعه و فهم اصول و ارزش‌های این قانون در گرو فهم همین نظام اخلاقیاتی یا روح ملی است.

این برداشت از قانون اساسی با فهم فردگرایانه و اراده‌گرایانه از مفهوم قوه مؤسس و ساختن یا بنیان نهادن یک قانون اساسی ناسازگار است؛ و به جای آن بر نوعی کشف، توصیف و بازتاب دادن روح ملی در تدوین قانون اساسی تأکید می‌کند. روحی که حاصل تاریخ و فرهنگ یا همان حیات اخلاقیاتی است. تأکید بر تاریخ، فرهنگ و آداب رسوم هر ملت نیز به معنای تقدیس هر فرهنگ و عقیده و نوعی نسبی‌گرایی نیست. روح ملی در اندیشه هگل بازتابی از روح جهانی است، پیوسته در حال تغییر و تکامل و به سمت کمال در حرکت است. بنابراین هگل ناظر بی‌طرف تاریخ و فرهنگ ملت‌ها نیست. همین تغییر و تکامل فرهنگ که باعث می‌شود اصلاح قانون اساسی در اندیشه هگل از اهمیت بسیاری برخوردار شود. قانون اساسی باید متناسب با رشد فرهنگ و تغییر واقعیت‌های سیاسی، اجتماعی و فرهنگی تغییر کند.

چنین نگاهی به قانون و حقوق اساسی است که اهمیت بهره‌گیری از دانش‌ها و روش‌های غیرحقوقی را در مطالعات و استدلال اساسی نمایان می‌کند. شناخت ساختار سیاسی مطلوب برای یک جامعه، نیاز به اصلاح قانون اساسی و اینکه چه تغییری باید ایجاد شود و تفسیر کارآمد و ثمربخش قانون اساسی در گرو شناخت اجتماع، سیاست، فرهنگ و اقتصاد هر جامعه است. توجه به این مسئله، اهمیت مطالعات بین‌رشته‌ای در حقوق اساسی و همچنین بهره بردن از روش‌ها و رویکردهای جامعه‌شناختی، اقتصادی، سیاسی و ... را در بررسی قانون اساسی نمایان می‌کند. همچنین از این منظر، تفسیرهای غیرمنشأگرا و پویا از اصول قانون اساسی به دلیل توجه به تغییرات جامعه و واقعیت امور جامعه، بر تفاسیر منشأگرا ارجح است.

منابع

۱. فارسی

الف) کتاب‌ها

۱. اردبیلی، محمدمهدی (۱۳۹۸). *دانشگاه هگلی، در فلسفه دانشگاه*. گردآورنده رضا ماحوزی، تهران: پژوهشکده

مطالعات فرهنگی و اجتماعی، ۱۰۸-۸۵.

۲. ارسطو (۱۳۸۱). سیاست. ترجمه حمید عنایت. تهران: علمی و فرهنگی.
۳. استرن، رابرت (۱۳۹۶). هگل و پدیدارشناسی روح. ترجمه محمدمهدی اردبیلی و سیدمحمدجواد سیدی. تهران: ققنوس.
۴. اینوود، مایکل (۱۳۸۸). فرهنگ فلسفی هگل. ترجمه حسن مرتضوی. تهران: نیکا.
۵. باریبه، موریس (۱۳۹۶). مدرنیته سیاسی. ترجمه عبدالوهاب احمدی. تهران: آگه.
۶. بریستو، ویلیام (۱۳۹۸). روشنگری. ترجمه مرتضی عابدینی فرد. تهران: ققنوس.
۷. بیزر، فردریک (۱۳۹۱). هگل. ترجمه سیدمسعود حسینی. تهران: ققنوس.
۸. پینکارد، تری (۱۳۹۷). فلسفه آلمانی، میراث ایده آلیسم. ترجمه ندا قطروبی. تهران: ققنوس.
۹. تیلور، چارلز (۱۳۹۹). هگل و جامعه مدرن. ترجمه منوچهر حقیقی راد. تهران: مرکز.
۱۰. خاتمی، محمود (۱۳۹۹). مدخل فلسفه روشنفکری. تهران: علم.
۱۱. سینگر، پیتر (۱۳۹۱). هگل. ترجمه عزت‌الله فولادوند. تهران: آگاهی نو.
۱۲. قاضی، ابوالفضل (۱۳۹۶). حقوق اساسی و نهادهای سیاسی. تهران: میزان.
۱۳. کاپلستون، فردریک (۱۳۹۲). تاریخ فلسفه کاپلستون. ترجمه داریوش آشوری. تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی. ج ۷.
۱۴. کاسیرر، ارنست (۱۳۹۵). فلسفه روشنگری. ترجمه یدالله موقن. تهران: نیلوفر.
۱۵. _____ (۱۳۹۹). اسطوره دولت. ترجمه یدالله موقن. تهران: هرمس.
۱۶. کلوسکو، جورج (۱۳۹۸). تاریخ فلسفه سیاسی. ترجمه خشایار دیهیمی. تهران: نی. ج ۱.
۱۷. کورنر، اشتفان، (۱۳۸۹). فلسفه کانت. ترجمه عزت‌الله فولادوند. تهران: شرکت سهامی انتشارات خوارزمی.
۱۸. وینسنت، اندرو (۱۳۹۷). نظریه‌های دولت. ترجمه حسین بشریه. تهران: نی.
۱۹. هگل، گئورگ ویلهلم فریدریش (۱۳۷۹). عقل در تاریخ. ترجمه حمید عنایت. تهران: شفیعی.
۲۰. _____ (۱۳۹۶). درس‌هایی درباره فلسفه تاریخ. ترجمه ابراهیم ملک اسماعیلی. تهران: نگاه.
۲۱. _____ (۱۳۹۹). عناصر فلسفه حق. ترجمه مهبد ایرانی طلب. تهران: قطره.
۲۲. _____ (۱۴۰۰). پدیدارشناسی روح. ترجمه سیدمسعود حسینی و محمدمهدی اردبیلی. تهران: نی.
۲۳. هیپولیت، ژان (۱۳۸۶). مقدمه بر فلسفه تاریخ هگل. ترجمه باقر پرهام، تهران: آگه.

ب) مقالات

۲۴. احمدی‌زاده، حسن (۱۳۹۵). دیدگاه اخلاقی هگل در پرتو نقدهای او به دیدگاه اخلاقی کانت. اخلاق و حیانی، ۲، ۱۷۶-۱۵۵.

۲۵. باقرزاده مشکباف، محسن (۱۴۰۰). روبسپیر-کانت، بررسی نسبت آزادی مطلق و ترور با فلسفه اخلاق کانت بر اساس پدیدارشناسی روح هگل. پژوهش‌های فلسفی، ۳۷، ۶۵۳-۶۲۷
۲۶. راسخ، محمد و پورسید آقایی، سید حمید (۱۳۹۵). نگاهی انتقادی به شکل‌گرایی در حقوق. تحقیقات حقوقی، ۷۴، ۸۴-۶۹
۲۷. سیدفاطمی، سیدمحمد و نیکوئی، مجید (۱۳۹۶). حقوق طبیعی و حق طبیعی: تحلیل مفهومی و تکامل تاریخی. مطالعات حقوق عمومی، ۴۷ (۳)، ۷۶۹-۷۴۷
۲۸. کانت، ایمانوئل (۱۳۷۰)، روشنگری چیست؟. ترجمه همایون فولادپور. کلک، ۲۲، ۱۳۷۰، ۵۷-۴۸
۲۹. گلشنی، عصمت و حسینی مدرس، سیدمهدی (۱۳۹۴). مقایسه اثر مکاتب تفسیری اقتصادی و فرمالیستی بر حقوق. دانشنامه حقوق اقتصادی (دانش و توسعه سابق)، ۲۲ (۷)، ۶۶-۴۹
۳۰. محمودی، ایوب؛ نوروزی، رضاعلی؛ حیدری، محمدحسین و میثم سفیدخوش (۱۳۹۸). الگوی تربیت اخلاقی هگل بر مبنای دیالکتیک آگاهی. پژوهش‌نامه مبانی تعلیم و تربیت، ۹ (۱۸)، ۱۲۵-۱۰۵
۳۱. وود، آلن (۱۳۸۵). اخلاق از منظر هگل. ترجمه مهدی سلطانی گازار، فصلنامه علامه، ۱۲، ۸۰-۵۱.

۲. انگلیسی

A) Books

1. Arato, A. (1991). A Reconstruction of Hegel's Theory of Civil Society. In: *Hegel and legal theory*. edited by Drucilla Cornell & others, New York: Routledge, 301-320.
2. Brod, H. (1992). *Hegel's Philosophy of Politics, Idealism, Identity and Modernity*, United States: Westview Press.
3. Conklin, W. (2008). *Hegel's Laws: The Legitimacy of a Modern Legal Order*. California: Stanford University Press.
4. Siep, L. (2017). "Hegel's Liberal, Social, and 'Ethical' State", in: *The Oxford Handbook of Hegel*. edited by Dean Moyar, London: Oxford University Press.
5. Stillman, P. (1988). "Hegel's Idea of Constitutionalism", in: *Constitutionalism: The Philosophical Dimension*. edited by Allen Rosenbaum, New York: Greenwood Press, 88-112.

B) Articles

6. Boyd, N. (2021). Tyranny and Ethical Life in Hegel's Political Thought: the Tyrant-Legislator and Constituent Power. *Ethics & Politics*, (23), 145-162. <https://doi.org/10.13137/1825-5167/32025>
7. Germino, D. (1969). Hegel as a Political Theorist. *Journal of Politics*, 31 (4), 885-912. <https://doi.org/10.2307/2128351>
8. Gledhill, J. (2013). Constructivism and Reflexive Constitution-Making Practices. *Raisons politiques*, (51), 63-80. <https://doi.org/10.3917/rai.051.0063>
9. Hart, H. (1958). Positivism and the Separation of Law and Morals. *Harvard Law Review*, 71 (4), 593-629. <https://doi.org/10.2307/1338225>
10. Lambier, J. (2008). The organismic state against itself: Schelling, Hegel and the life of

-
- right. *European Romantic Review*, 19, 131-137.
<https://doi.org/10.1080/10509580802030359>
11. Ritchie, D. (2005). Organic Constitutionalism: Rousseau, Hegel and the Constitution of Society. *Journal of Law and Society*, 6 (36), 1-27.
12. Salter, M., & Shaw, J. (1994). Towards a Critical Theory of Constitutional Law: Hegel's Contribution. *Journal of Law and Society*, 21 (4), 464-486.
<https://doi.org/10.2307/1410667>
13. Znoj, M. (2017). Political Will and Public Opinion: On Hegel's Theory of Representation. *Filozofický časopis (Philosophical Journal)*, (65), 17-40.

C) Theses

14. Kayser, C. (1995). *Law, Politics, and Morality: Dworkin's Jurisprudence in a Hegelian Perspective*. Dissertations. 3496, Chicago: Loyola University.